

[مسأله 10 (عجب) 1](#_Toc56282661)

[بررسی حرمت عجب 2](#_Toc56282662)

[أقوال در مسأله 2](#_Toc56282663)

[معنای عجب 3](#_Toc56282664)

[شبهه (عدم دخالت برخی امور در مفهوم عجب) 4](#_Toc56282665)

[روایات دالّ بر حرمت عجب 6](#_Toc56282666)

[روایت أول 6](#_Toc56282667)

[بررسی سندی 6](#_Toc56282668)

[بررسی دلالی 8](#_Toc56282669)

[روایت دوم 9](#_Toc56282670)

**موضوع**: مسأله 10/نیت /واجبات نماز /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسه قبل مسأله هشتم و بحث از انحای ریای در عمل به پایان رسید. در مسأله نهم حکم ریای متأخّر در عمل بیان شد و وارد مسأله دهم شدیم و معنای عجب مورد بررسی قرار گرفت.

# مسأله 10 (عجب)

العجب المتأخر لا يكون مبطلا بخلاف المقارن ‌فإنه مبطل على الأحوط و إن كان الأقوى خلافه‌

بحث راجع به حرمت عجب در عبادت و غیر عبادت و مبطل بودن آن نسبت به عبادت بود. مرحوم محقق همدانی از سید معاصر –که روشن نیست چه کسی است و برخی گفته اند مراد از سید معاصر، سید علی در کتاب برهان است- نقل می کند: «لاینبغی التأمل فی حرمته و مبطلیته ولو کان العجب متأخّرا» یعنی ولو عجب، متأخّر از عبادت باشد مبطل است: مثلاً اگر هفتاد سال عبادت کند و یک لحظه دچار عجب شود تمام عبادت هفتاد ساله او باطل می شود.

در عبارت صاحب عروه بحث از حرمت عجب دیده نمی شود و ایشان تنها تعبیر نموده اند که «عجب متأخّر مبطل عبادت نیست و عجب مقارن علی الأحوط مبطل عبادت است، اگر چه علی الأقوی مبطل نیست» که احتیاط ایشان، احتیاط مستحب خواهد بود.

## بررسی حرمت عجب

ابتدا حرمت عجب را مورد بررسی قرار می دهیم و در ادامه به بحث از مبطل بودن عجب نسبت به عبادت خواهیم پرداخت؛

### أقوال در مسأله

**مرحوم خویی در موسوعه در بحث وضو جلسد 6 صفحه 20 فرموده اند**: نمی توان قائل به حرمت عجب شد و عجب از اوصاف نفسانیه رذیله مثل حسد است که خارج از اختیار و ناشی از جهل و ضعف عقل است؛ انسانی که عظمت عبادت خود را می بیند، ولی جاهل است به این که آن کسی که به او قدرت عبادت داده است خدای متعال است و این عبادت او در برابر عظمت خدای متعال چیزی نیست و اگر این شخص، به این نکات عالم شود هیچ گاه دچار عجب نمی شود.

**ولی همین بحث صلاة جلد 14 موسوعه صفحه 37 قائل به حرمت عجب عقلاً و شرعاً شده اند**؛ ایشان در قول به حرمت تشریعی عجب فرموده اند: «و أمّا حكمه تشريعاً، فلا ينبغي التأمل في حرمته، لأوله إلى هتك حرمة المولى و تحقير نعمه، إذ المعجب بعمله يرى نفسه غير مقصّر تجاه نعم ربّه، لأنّه قد أتى بما يساويها أو يزيد عليها، فلا يرى و العياذ باللّه فضلًا له تعالى عليه، و هو من أعظم الكبائر و الجرائم. على أنّ النصوص الكثيرة و فيها المعتبرة قد دلت على الحرمة»[[1]](#footnote-1) یعنی شکی در حرمت عجب نیست؛ زیرا بازگشت عجب به هتک حرمت مولا و کوچک شمردن نعم مولا است و کسی که معجب به عمل خود باشد خود را در برابر خدا و نعمت هایش مقصّر نمی بیند و می گوید «در برابر آن نعمت هایی که خدای متعال به من داده است، با این عبادات خود از عهده شکر آن برآمده ام» و یا می گوید «انجام واجبات برای خدا کافی است و انجام مستحبّات تفضّلی است که ما در حقّ خدا انجام می دهیم» و این کار، عقلاً قبیح است؛ علاوه بر این که روایات نیز دلالت بر حرمت دارند.

**مرحوم داماد در کتاب الصلاة فرموده اند**: ظاهر روایات این است که عجب حرام است؛ لکن عجب همچون حسد در صورتی حرام است که بروز نفسانی داشته باشد؛ و همان طور که حسد که تا بروز نداشته باشد و در نفس حسود بماند حرام نیست و تنها وقتی در رفتار شخص حسود بروز می کند حرام می شود، عجب نیز به همین شکل است که وقتی در رفتار یا گفتار شخص بروز کند حرام می شود. دقتّ کنید که عمل، حرام نیست، بلکه حرام حسد نفسانی و عجب نفسانی است که بروز کرده است، یعنی وصف نفسانی مبرز حرام است.

**مرحوم صدر در الفتاوی الواضحه فرموده اند**: عجب حرام است و عجب این است که انسان در عمل خود بر خدای متعال منّت بگذارد.

**مرحوم امام در کتاب الطهاره -که تقریر بحث ایشان است- فرموده اند**: «في مفاد الأخبار من حيث حرمة العجب و كونه مفسداً للعمل، فنقول:أمّا الحرمة: فلا يستفاد من شي‌ء منها على اختلاف مضمونها، كما يظهر لمن راجعها»[[2]](#footnote-2)به نظر ایشان دلیلی بر حرمت عجب وجود ندارد و روایات دلالتی بر حرمت و مبطلیّت عبادت ندارند.

### معنای عجب

**ابتدا باید معنای عجب را بررسی کنیم و در ادامه به بررسی روایات بپردازیم؛**

از برخی کلمات استفاده می شود که عجب مساوق با «منّ علی الله» است و شخص معجب با عمل خود، بر خدای متعال منّت می گذارد.

لکن مفهوم معجب منحصر در این معنا نیست و معجب به عمل، کسی است که عمل خود را بزرگ بشمارد؛ حال یا به لحاظ کمّیت (مثل این که بگوید چهل سال است که نماز شب من ترک نشده است) و یا به لحاظ کیفیت (مثل این که بگوید از اول شب تا نزدیک اذان صبح سجده کرده ام) و یا به لحاظ این که خود او این عبادت را انجام داده است و اگر دیگری انجام می داد مهم نبود (مثل این بگوید من که پادشاه هستم و یک مملکت در اختیار من است خدا را عبادت می کنم) این موارد منشأ عجب شخص می شود؛ أما ملازم نیست که در عجب، منّ علی الله هم وجود داشته باشد.

**در محجّة البیضاء جلد 6 صفحه 276 عجب را این گونه معنا نموده اند**: «العجب اعظام النعمه و الرکون الیها مع نسیان اضافتها الی المنعم» یعنی همین مقدار که انسان عظمت کار و عبادتی که انجام می دهد ببیند، ولی توجّه نکند که أولاً توفیق این عبادت را خدای متعال داد و ثانیاً این عبادت در مقابل عظمت خدا چیزی نیست، عجب است و وقتی توجّه به این مطالب نمی کند دچار عجب و خود شیفتگی در رابطه با عبادتی که انجام داده می شود.

**محقق همدانی در مصباح الفقیه جلد 2 صفحه 235 فرموده اند**: البته عجب اختصاص به اعظام نعمت ندارد و گاهی نعمتی وجود ندارد و توهّم نعمت و فضیلت وجود دارد؛ مثلاً برخی از جهّال کارهایی انجام می دهند که شرعاً کمال محسوب نمی شود، ولی معجب به کار خود هستند؛ مثلاً شخصی به یک روحانی بی احترامی می کند و شخص دیگری یک سیلی محکم به این شخص اهانت کننده می زند (کاری به جواز و عدم جواز این کار نداریم) و می گویند این شخص، مرد است. یا کسی یک نگاه خلاف شرع به ناموس کسی انداخت و داش محل شکم او را پاره کرد و خودش به این کار معجب می شود که ما أمین ناموس مردم هستیم و به این کار معجب است. ایشان فرموده اند این کار عجب است و لازم نیست که عجب در رابطه با کار با فضیلت باشد، بلکه گاهی کاری فضیلت ندارد ولی این شخص معجب است و آن کار را برای خود فضیلت می بیند.

**ایشان همچنین فرموده اند**: عجب در عبادت، عبارت از بزرگ شمردن عبادت است، لکن اگر عجب به منّت بر خدا منضمّ شود اسم آن تدلّل و ناز کردن خواهد بود. یعنی عجب مساوق با منّ بر خدا نیست، بلکه مرتبه عالی عجب، منّ علی الله است که فخر فروشی و تدلّل بر خدا است. ادلال متوقّف بر عجب است یعنی انسان معجب به کار خود می شود و به سبب آن بر خدا فخر می فروشد. و نمی شود که معجب به کار خود نباشد و بر خدا فخر فروشی کند زیرا کسی که معجب به کار خود نیست یعنی می خواهد با کار زشت خود بر خدا فخر فروشی کند و مثلاً بگوید «من آن کسی هستم که همه أهل محل از من می ترسند» که این معنا صحیح نیست.

لذا این که مرحوم صدر فرموده اند عجب حرام است به این خاطر که منّ علی الله است صحیح نیست و عجب مراتب مختلفی دارد که منّ علی الله مرتبه عالی عجب است. مگر این که مراد ایشان این باشد که مرتبه منّ علی الله حرام است و مراتب پایین تر حرام نمی باشد هر چند مصداق عجب است.

#### شبهه (عدم دخالت برخی امور در مفهوم عجب)

برای بررسی مفهوم عجب –که در روایات مقداری توضیح داده شده است- و بررسی روایات دالّ بر حرمت عجب، روایات را بررسی می کنیم. شبهه ای که ما داریم این است که اعجاب به عمل فی حدّ ذاته به این معنا که انسان احساس کند کاری که انجام داده است کار بزرگی است، چه ملازمه ای با این دارد که انسان از خدا غافل شود که گفته اند «عجب چیزی است که انسان از خدا غافل می شود: اعظام الفضیلة مع نسیان انتسابها الی الله»؟! بلکه ممکن است کسی به خدا نسبت دهد و بگوید «الحمد لله خدا به ما توفیق داده است که نماز شب بخوانیم آن هم چه نماز شبی!!» و منّت هم بر خدا نمی گذارد چون عجب مسلتزم منّت بر خدا نیست، آیا این مثال عجب نیست؟! یا عجب مستلزم نسیان این که خدا به او توفیق داده است نیست؛ یا عجب مستلزم بزرگ شمردن عمل در برابر عظمت خدا نیست. این موارد به چه دلیل به عجب ضمیمه شده است و عجب مستلزم این موارد دانسته شده است؟!

به نظر می رسد کسی معجب به عملش یا به خودش باشد و در موارد زیادی هم می گوید «هذا من فضل ربّی» و هر وقت شروع به تعریف می کند بدأ به «و أمّا بنعمة ربّک فحدّث» می کند و از خود تعریف می کند که «خدا چه استعدای به من داده است و خدا توفیق داد از این استعداد استفاده کردم و علامه شدم؛ خدا به من توفیق داد و راه راست را به من نشان داد و من خوب از این توفیق استفاده کردم و دچار لغزش نشدم، در حالی که خیلی از دوستان من دچار لغزش شدند» این شخص معجب به خود است یعنی به خودش سوء ظنّ ندارد و می گوید از ابتدای بلوغ تا الآن گناه و خلافی نکرده ام.

نقل شده است که مرحوم آسید علی شوشتری –که محرم اسرار شیخ انصاری بود و شیخ انصاری مرید او بود- به عیادت شیخ انصاری آمد و شیخ انصاری از زندگی خودش ناامید بود ولی سید علی شوشتری گفت نخیر، شما می مانی و بر جنازه من نماز می خوانی! به آسید علی شوشتری گفتند: از کجا مطمئن هستی؟ گفت: من تا به حال هر چه مولایم به من گفته است، نه نگفته ام و مطمئن بودم که اگر الآن هم از مولایم چیزی بخواهم، نه نمی گوید و من از مولایم خواستم که شیخ انصاری زنده بماند و بر من نماز بخواند. این که معتقد است هر چه مولایش به او گفته است، نه نگفته است آیا مصداق عجب است؟!

**لذا باید این موارد را روشن کنیم که مصداق عجب است یا نه؟** قطعاً عجب مساوق با «منّ علی الله» نیست و خیلی از اشخاص معجب به خود یا به عمل خود هستند و هیچ منّتی بر خدای متعال ندارند و انتساب فعل را به خدا و این که توفیق از خدا است را نفی نمی کنند و صرفاً کار خود را بزرگ می پندارند از این جهت که اختیار کردن این فعل مستند به خود مکلف است و حق دارد این مکلف بگوید «در تحصیل درس ما دو دوست بودیم که هر دو به یک اندازه استعداد داشتیم و شرایط ما مشابه هم بود و او راه خلاف را اختیار کرد و من راه درست را انتخاب کردم» و هر چند خدا به او توفیق داد که راه درست را انتخاب کند و لکن آخر خود او راه درست را انتخاب کرد؛ همان طور که وقتی گناه می کند می گویند «تو گناه کردی» وقتی که کار ثوابی هم انجام می دهد نمی توان گفت که کار ثواب از او نبود و هیچ نقشی نداشت، بلکه قطعاً نقش داشته است و آخرین نقش را او داشته است.

پس عجب مستلزم منّ علی الله نیست -البته اگر منجرّ به منّ علی الله شود بحث دیگری است که مرحوم صدر حرام دانسته اند- و به معنای فراموش کردن انتساب این اعمال حسنه به خدا –به آن مقدار که به خدا منتسب است و خدا به او توفیق داده است- نیست و به معنای بزرگ شمردن عمل در رابطه با حق خدا نیست که بگوید حقّ خدا بیشتر از این نیست که ما انجام می دهیم؛ چون معمولاً معجب ها این گونه نیستند که بگویند حقّ خدا بیشتر از این نیست و ما تفضّل می کنیم و فضل بر خدا داریم که مستحبات را انجام می دهیم و این ها زیادی است و خدا خیلی دلش بخواهد که ما این کارها را انجام دهیم. چند مورد از معجب ها به این شکل بوده اند تا بگوییم روایات متعدّده راجع به قبح عجب و مذمّت معجب ها که می خواهد صفت عجب که صفت رذیله شایع در جامع است را از بین ببرد، مربوط به این موارد است. باید به این مطلب هنگام بررسی روایات توجّه نمود.

## روایات دالّ بر حرمت عجب

## روایت أول

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ عِبَاداً لَا يَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرُ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْغِنَى وَ السَّعَةِ وَ الصِّحَّةِ فِي الْبَدَنِ فَأَبْلُوهُمْ بِالْغِنَى وَ السَّعَةِ وَ صِحَّةِ الْبَدَنِ فَيَصْلُحُ عَلَيْهِمْ أَمْرُ دِينِهِمْ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَعِبَاداً لَا يَصْلُحُ لَهُمْ أَمْرُ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْفَاقَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ وَ السُّقْمِ فِي أَبْدَانِهِمْ فَأَبْلُوهُمْ بِالْفَاقَةِ وَ الْمَسْكَنَةِ وَ السُّقْمِ فَيَصْلُحُ عَلَيْهِمْ أَمْرُ دِينِهِمْ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَصْلُحُ عَلَيْهِ أَمْرُ دِينِ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِيَ الْمُؤْمِنِينَ لَمَنْ يَجْتَهِدُ فِي عِبَادَتِي فَيَقُومُ مِنْ رُقَادِهِ وَ‌ ‌لَذِيذِ وِسَادِهِ فَيَتَهَجَّدُ لِيَ اللَّيَالِيَ فَيُتْعِبُ نَفْسَهُ فِي عِبَادَتِي فَأَضْرِبُهُ بِالنُّعَاسِ اللَّيْلَةَ وَ اللَّيْلَتَيْنِ نَظَراً مِنِّي لَهُ وَ إِبْقَاءً عَلَيْهِ فَيَنَامُ حَتَّى يُصْبِحَ فَيَقُومُ وَ هُوَ مَاقِتٌ لِنَفْسِهِ زَارِئٌ عَلَيْهَا- وَ لَوْ أُخَلِّي بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَا يُرِيدُ مِنْ عِبَادَتِي لَدَخَلَهُ الْعُجْبُ مِنْ ذَلِكَ فَيُصَيِّرُهُ الْعُجْبُ إِلَى الْفِتْنَةِ بِأَعْمَالِهِ فَيَأْتِيهِ مِنْ ذَلِكَ مَا فِيهِ هَلَاكُهُ لِعُجْبِهِ بِأَعْمَالِهِ وَ رِضَاهُ عَنْ نَفْسِهِ حَتَّى يَظُنَّ أَنَّهُ قَدْ فَاقَ الْعَابِدِينَ وَ جَازَ فِي عِبَادَتِهِ حَدَّ التَّقْصِيرِ فَيَتَبَاعَدُ مِنِّي عِنْدَ ذَلِكَ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ فَلَا يَتَّكِلِ الْعَامِلُونَ عَلَى أَعْمَالِهِمُ الَّتِي يَعْمَلُونَهَا لِثَوَابِي فَإِنَّهُمْ لَوِ اجْتَهَدُوا وَ أَتْعَبُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَفْنَوْا أَعْمَارَهُمْ فِي عِبَادَتِي كَانُوا مُقَصِّرِينَ غَيْرَ بَالِغِينَ فِي عِبَادَتِهِمْ كُنْهَ عِبَادَتِي فِيمَا يَطْلُبُونَ عِنْدِي مِنْ كَرَامَتِي وَ النَّعِيمِ فِي جَنَّاتِي وَ رَفِيعِ دَرَجَاتِيَ الْعُلَى فِي جِوَارِي وَ لَكِنْ فَبِرَحْمَتِي فَلْيَثِقُوا وَ بِفَضْلِي فَلْيَفْرَحُوا وَ إِلَى حُسْنِ الظَّنِّ بِي فَلْيَطْمَئِنُّوا فَإِنَّ رَحْمَتِي عِنْدَ ذَلِكَ تَدَارَكُهُمْ وَ مَنِّي يُبَلِّغُهُمْ رِضْوَانِي وَ مَغْفِرَتِي تُلْبِسُهُمْ عَفْوِي فَإِنِّي أَنَا اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَ بِذَلِكَ تَسَمَّيْتُ.[[3]](#footnote-3)

### بررسی سندی

سند روایت مشتمل بر داود بن کثیر رقّی است؛

**مرحوم خویی فرموده اند**: سند روایت اشکال دارد، ولی دلالت روایت خوب است. ولی ما به این روایت اعتماد نمی کنیم؛ زیرا داود بن کثیر رقّی، توسط شیخ طوسی در رجال در عداد أصحاب امام کاظم علیه السلام او را ذکر کرده است و فرموده است «ثقة». شیخ مفید در ارشاد فرموده است: «فَمِمَّنْ رَوَى النَّصَّ عَلَى الرِّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى ع بِالْإِمَامَةِ مِنْ أَبِيهِ وَ الْإِشَارَةِ إِلَيْهِ مِنْهُ بِذَلِكَ مِنْ خَاصَّتِهِ وَ ثِقَاتِهِ وَ أَهْلِ الْوَرَعِ وَ الْعِلْمِ وَ الْفِقْهِ مِنْ شِيعَتِهِ دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ الرَّقِّيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ وَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ وَ نُعَيْمٌ الْقَابُوسِيُّ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ الْمُخْتَارِ وَ زِيَادُ بْنُ مَرْوَانَ وَ الْمَخْزُومِيُّ وَ دَاوُدُ بْنُ سُلَيْمَانَ وَ نَصْرُ بْنُ قَابُوسَ وَ دَاوُدُ بْنُ زُرْبِيٍّ وَ يَزِيدُ بْنُ سَلِيطٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ»[[4]](#footnote-4) ولی نجاشی او را تضعیف کرده است: «داود بن كثير الرقي‏ و أبوه كثير يكنى أبا خالد، و هو يكنى أبا سليمان. ضعيف جدا، و الغلاة تروي عنه‏»[[5]](#footnote-5)

**برخی گفته اند**: نجاشی شاگرد ابن غضائری و متأثّر از او است هر چند اسمی از استاد خود نمی برد و لذا منشأ تضعیف داود بن رقی کلام ابن غضائری است که فرموده است: «داود بن كثير بن أبي خالد الرقّيّ، مولى بني أسد. يروي عن أبي عبد اللّه عليه السّلام. كان فاسد المذهب، ضعيف الرواية، لا يلتفت إليه‏»[[6]](#footnote-6)

**أما گفته می شود:** أولاً از کجا معلوم است که نجاشی از ابن غضائری متأثّر است و خود نجاشی خریط فنّ رجال بوده است و هر چند شاگرد ابن غضائری بوده است، ولی مقلّد او نبوده است. ثانیاً، متأثّر از او بودن دلیل نمی شود شهادت نجاشی را نپذیریم؛ شهادت ابن غضائری برای ما ثابت نشده است به این خاطر که کتاب او به دست ما نرسیده است و شیخ طوسی گفته است که کتاب او را ورثه اش از بین برده اند و لذا نمی توان به کتابی که علامه حلی به نام کتاب مجروحین یا کتاب ضعفاء یافته است به نقل علامه حلی از آن کتاب، اعتماد کرد و لکن کتاب نجاشی در دسترس است و اعتماد به آن مشکلی ندارد.

برخی معتقد اند تضعیف ها خصوصاً در جایی که همراه با رمی به غلوّ باشد اعتباری ندارد زیرا برخی از رجالی ها به فکر غلو خیلی حساس بوده اند و لذا با احتمال غلوّ راوی را تضعیف می کردند و لذا با توثیق دیگران تعارض نمی کند.

لکن بارها گفته ایم که «ضعیف جداً» (که در کنار عیب «الغلاة تروی عنه» ذکر شده است) با «ثقه» قابل جمع نیست و تعارض می کنند و همان طور که به «ثقه» شیخ طوسی عمل می شود به «ضعیف جدّاً» نجاشی نیز باید عمل شود؛ و همان طور که در تضعیف احتمال حدس وجود دارد در توثیق نیز احتمال حدس وجود دارد و ارتکاز عقلایی وجود ندارد که به خاطر احتمال غلوّ اصالة الحس در مورد تضعیف جاری نشود ولی در توثیق جاری شود و بدون معارض شود. توجّه شود که «ضعیف جدّا» اتّهام به کذب است و مربوط به علم رجال است وگرنه تعبیر به «ضعیف فی المذهب» می کرد.

### بررسی دلالی

ممکن است در دلالت این روایت بر حرمت مناقشه شود به این خاطر که احتمال دارد این روایت ارشاد به نتایج و مفاسد و تبعات عجب باشد یعنی اگر این شخص همیشه برای نماز شب بیدار می شد عجب باعث می شد که او نسبت به أعمالش دچار فتنه شود یعنی نسبت به أعمالش فریب بخورد و این أمر منجرّ به هلاکت او شود. ممکن است به جایی برسد که احساس کند در عبادت خدا هیچ کوتاهی انجام نداده است. عجب شخص را به این سو می کشاند و موجب می شود که انسان فریب بخورد و منشأ هلاک او می شود چون فکر می کند دیگر در برابر خدا مقصّر نیست، در حالی که نوع مردم مقصّر اند.

البته همه در برابر خدا مقصّر نیستند مثلاً پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در عبادت خدا کوتاهی و تقصیری نداشته است. آیا از پیامبر خدا شخصی عابدتر داریم؟! و تعبیر «ما عبدناک حق عبادتک» به این معنا نیست که «من در عبادت تو کوتاهی کرده ام» بلکه به این معنا است که «هیچ کس نمی تواند به اندازه حقّ عبادت تو، تو را عبادت کند» بالأخره توان بشر محدود است و پیامبر خدا نیز بشر است و در حدّ توان خود کوتاهی نکرده است و لکن نوع مردم کوتاهی می کنند و عبادت نوع مردم با خللی مثل عدم حضور قلب و فاقد یک مستحب بودن همراه است و ایمان نوع مردم ناقص است.

شخص با اعجاب ممکن است نقص خود را نبیند و به خود راضی شود و فکر کند أعبد العابدین است که این صفت یک نقص بوده و موجب هلاک انسان می شود. أما این معنا دلیل بر حرمت عجب نمی باشد؛ مانند این که غرور علمی حرام نیست ولی به شخص مغرور می گویند «به این جهت مشکل پیدا کردی که دچار غرور شدی»[[7]](#footnote-7) عجب به عبادت و عجب به رأی هم به همین شکل است و لذا در برخی روایات وقتی از عجب صحبت می کنند می گویند «عجب المرء بنفسه أحد حسّاد عقله، حسبک من الجهل أن تعجب بعلمک» یعنی معجب ضعف عقل دارد و جاهل است چون کمبودها را نمی بیند و عجب او باعث می شود که کمبودها و نقص را برطرف نکند و این کار موجب هلاک او می شود. این معنا دلیل بر حرمت نیست.

توجه شود که مقدمه حرام أولاً حرام نیست و ثانیاً مشهور علّت تامه حرام را حرام غیری می دانند در حالی که عجب علّت تامه حرام نیست و صرفاً انسان معجب را در معرض این مشکلات قرار می دهد؛ مانند عجب به استعداد، عجب به رأی، و اگر حاکمی معجب به رأی باشد و بگوید من از همه بهتر می فهمم منشأ می شود که خیلی از چیزها را نفهمد و دچار مشکل شود: «من أعجب برأیه هلک». این روایت حکم تکلیفی را بیان نمی کند، بلکه یک واقعی را بیان می کند که شخص معجب دچار یک مشکلی است و این روایت آن مشکل را بیان می کند.

شخصی که معجب به رأی است قاطع است و می گوید من یقین دارم که بقیه اشتباه می کنند؛ خدا آشیخ علی قمی را رحمت کند که امام جماعتی بود که بزرگانی که به قول مرحوم خویی أعلم از ایشان بودند مثل محقق اصفهانی و به تبع مرحوم خویی به او اقتدا می کردند. یک مرتبه ایشان نماز عشاء را سه رکعتی تمام کرد و برخواست و هر چه علما که مأموم او بودند اشاره کردند که رکعت سوم بوده است ایشان گفت «القاطع لایرجع الی غیره» و رفت، در حالی که همه می گویند او اشتباه کرده است ولی او کار حرامی نکرده است و خود این بزرگان دوباره پشت سر او نماز خواندند. لذا الآن که معجب قاطع است نمی توان به او گفت که اشتباه است که تو قاطع هستی.

## روایت دوم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ يَعْمَلُ الْعَمَلَ وَ هُوَ خَائِفٌ مُشْفِقٌ ثُمَّ يَعْمَلُ شَيْئاً مِنَ الْبِرِّ فَيَدْخُلُهُ شِبْهُ الْعُجْبِ بِهِ فَقَالَ هُوَ فِي حَالِهِ الْأُولَى وَ هُوَ خَائِفٌ أَحْسَنُ حَالًا مِنْهُ فِي حَالِ عُجْبِهِ.[[8]](#footnote-8)

عبدالرحمن بن حجاج خدمت امام صادق علیه السلام عرض می کند که شخصی کاری می کند در حالی که خائف و مشفق است. ظاهرش این است که گناهی را با حال خوف انجام می دهد مثلاً جوانی است که به نامحرم نگاه می کند ولی شرمنده خدا است. و همین شخص عبادتی مثل زیارت امام حسین علیه السلام و نماز شب انجام می دهد و دچار عجب می شود. حضرت می فرماید حال أول او بهتر از حال عجب او می باشد.

**مرحوم خویی در جلد 14 موسوعه فرموده اند:** سند و دلالت این روایت خوب است و مفاد آن این است که معصیت با خوف از عبادت با عجب آسان تر است یعنی عبادت با عجب از گناه با خوف أسوأ حالاً است؛ یعنی همان طور که گناه با خوف حرام است عبادت با عجب هم حرام است.

این که مرحوم خویی در کتاب وضو در موسوعه جلد 6 عجب را أمری غیر اختیاری دانست و نهی از آن معنا ندارد، لابد این گونه توجیه می کنند که نهی از مقدور مع الواسطه اشکال ندارد و هر چند عجب غیر اختیاری باشد ولی مقدمات آن در اختیار انسان است و انسان می تواند با تفکّر دچار عجب نشود و اگر دچار عجب شد عجب او برطرف شود. مانند حسد که این طور نیست که حسد نفسانی همیشه غیر اختیاری باشد و انسان می تواند فکر کند و حسادت او برطرف شود مثلاً حسودی می کند که رفیق او پولدار شده است که وقتی فکر می کند که پولدار شدن او چه ضرری برای من دارد بلکه لاأقل به ما کمکی هم می کند و سوری می دهد و اگر پولدار نبود هیچ سودی به من نمی رساند؛ با این افکار کم کم دل او خالی می شود و حسد نفسانی او برطرف می شود.

**لکن همان طور که مرحوم داماد فرموده اند**: این روایت هیچ ظهوری در حرمت ندارد و حضرت نفرمودند گناه با خوف بهتر از عبادت با عجب است؛ بلکه فرمودند حال خوفش بهتر از حال عجب است، نه این که گناهش در حال خوف بهتر از عبادتش در حال عجب است و این دو با هم تفاوت دارد.

1. [موسوعة الامام الخوئی، السید أبوالقاسم الخوئی، ج14، ص37.](http://lib.eshia.ir/71334/14/37/التأمل%20) [↑](#footnote-ref-1)
2. كتاب الطهارة (تقريرات، للإمام الخميني)، ص: 395‌ [↑](#footnote-ref-2)
3. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص60.](http://lib.eshia.ir/11005/2/60/السقم%20) [↑](#footnote-ref-3)
4. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج‏2، ص: 247 [↑](#footnote-ref-4)
5. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج1، ص156.](http://lib.eshia.ir/14028/1/156/الغلاة) [↑](#footnote-ref-5)
6. الرجال (لابن الغضائري)، ص: 58 [↑](#footnote-ref-6)
7. مرحوم استاد ما آقای تبریزی می فرمودند: «برای طلبه دو چیز مضرّ است: یکی غرور و دیگری یأس. گاهی افراد دچار یأس می شوند و خود من یک روز جواهر چاپ قدیم مطالعه می کردم و دچار یأس شدم و گفتم کتاب جواهر این همه مفصّل است و من امروز چند ساعت وقت گذاشته ام تا برخی مطالب جواهر را بفهمم، کی قرار است این همه مطالب جواهر را بفهمم و نقد کنم؟!» ایشان می گفت مقداری دچار یأس شدم و لابد یأسشان برطرف شد. و دیگری غرور که طلبه های با استعداد و نابغه و شبه نابغه دچار آن می شوند و ابتدای طلبگی می بیند خیلی با استعداد است و خیلی خوب می فهمد و واقعاً هم خیلی خوب می فهمد و چند صباحی به درس می آید و می گوید نیازی به درس و مذاکره با استاد و هم مباحثه ندارم و همین منشأ توقّف و یا عقب گرد او می شود. [↑](#footnote-ref-7)
8. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص314.](http://lib.eshia.ir/11005/2/314/شبه%20) [↑](#footnote-ref-8)